

نویسندگان: زه کوشا و ب. البرز

www.KetabFarsi.com

منابع

- نواد پرستی و فرهنگ
جامعه شناسی و هنر
هدف ادبیات
پنج سند درباره ادبیات و هنر
هنر بمشابه کار
فرهنگ
ادبیات جدید چمن
مجموعه مقاله ها
هنر و ادبیات هیتام
مجموعه آثار
انقلاب پرولتاریائی و فرهنگ
ظنر چمت و چه خصوصیات دارد
موقعیت کل هنر و ادبیات کوشی
نمایی از هنر نوینی از اندیشه
وظایف فرهنگی طبقه کارگر
- آرانبور
ماکسم گورکی
مانو تئودون
مقاله بدون امضاء
لوهون
صمد بهرنگی
شرلان هین
خسرو گلبرخس
بوسازین
فریدون شگابنی
دولت آبادی
سعید سلطانپور
لوناچارنکی

تقدیم به رفیق شهید ابوشاهین (کاک فتواد).

رفیق ابوشاهین (عضو سازمان وحدت کمونیستی) کارگری انقلابی، کمونیستی آگاه، مبارزه‌ای بزرگ، استراتژیستی ماهر، قهرمان واقعی، جنگهای داخلی لبنان، فاتح منطقه "هتلها" در بیروت، مدافع سرسخت مناطق "شماج" و "حار تمهك"، پارتیزان شماج بندر صحر، فرمانده دلیر فدائیان فلسطین در سرزمینهای اشغالی، انترناسیونالیستی معتقد که ۱ سال مداوم در سنگرهای انقلاب منطقه جنگید و سرانجام برپای نظامی سازمانده و رهبر عملیات پیروز شد. انقلاب در کردستان در ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶ هنگامیکه در خط اول دفاع از سنجاق قهرمان مرزید در محاصره ۹ هلیکوپتر ارتش ارتجاعی جمهوری اسلامی قرار گرفت و پس از یک مقاومت قهرمانانه به شهادت رسید.

هرشب ستاره ای بزمین میکنند و باز

این آسمان هم زده فرق ستاره هاست

پہلا اول

—————

www.KetabFarsi.com

فرهنگ

هدف این مقاله روشن کردن مفهوم واقعی و معنی پدیده فرهنگ است. یکی از طرقات‌های اساسی که ما را به تحقیق در این مورد واداشت کمبود تحقیق جنبش ما در مورد مسئله فرهنگ و وجود گرایشات و نظرات نادرست در مورد این مسئله بود. یکی از این انحرافات که متأسفانه در جنبش ما نیز بسیار مرسوم است، نظریه است که معتقد است "فرهنگ یک جامعه عبارت است از آداب رسوم و سنن حاکم بر آن جامعه". انحراف این جنبش زمانی روشن تر می‌شود که مطرح می‌کنند "طبقه کارگر جدید پیروز در دورانهای انقلاب با ادا و اطوارهای مسخره "فرهنگ و هنر" کاری ندارد و وقت خود را برای دانش‌هایش که بطریق مستقیم بدر آن قطع زمانی نمی‌خورد هدر نخواهد داد".

یک نظریه انحرافی دیگر که نیز مفهوم فرهنگ را درک نکرده است همواره می‌گهزاند که "فرهنگ، روحیاتی جامعه است اقتصاد زینتی آن". اینان حتی زحمت این را به خود نمی‌دهند که تعریف خود را از زینت و روحیاتی بودن یک پدیده روشن نمایند. این جنبش اینان را به آنجائی می‌کشاند که می‌گویند "به محض اینکه اقتصاد (زینتی جامعه) تغییر کرد فرهنگ (روحیاتی همان جامعه) نیز تغییر می‌یابد". در نتیجه معتقدند

"سوسیالیسم در ظرف سه شبانه روز معدوم گشتن را در هم کهنه و معبدی نوین به‌خواهد کرد". اینان وظیفه اساسی پرولتاریا، یعنی بسط فرهنگ پرولتاریائی در جامعه را بعد از به وقوع پیوستن دیکتاتوری پرولتاریا نادیده می‌گیرند. در مورد جنبه‌های دیگر انحراف این نظریات در مقاله بیشتر توضیح خواهیم داد. اما دست سوم که تا حدی پیش از دو نظریه فوق فرهنگ را شناخته اند، معنی و گسترش فرهنگ، بورژوازی را در جامعه سرمایه داری درک می‌کنند، اما زمانی که صحبت از ضعف فرهنگی پرولتاریا در جامعه سرمایه داری می‌شود و گهای گردن‌نشان بیرون می‌زنند و نمی‌خواهند این حقیقت را قبول کنند که فرهنگ پرولتاریا در جامعه ای که بورژوازی در آن حاکم است، وجود ندارد.

البته انحرافات دیگری نیز در مورد پدیده فرهنگ وجود دارد و ما امیدواریم که خواننده در انتهای بحث به معنی نادرستی این انحرافات پی ببرد. برای نمونه بکار بردن ترم وزارت "فرهنگ و هنر" همانقدر نادرست است که گفته شود شرکت تعمیراتی "ساختن و پنجره" و یا مرسوم است که لغت نامه فارسی را با فرهنگ فارسی یکی می‌دانند. گاهی این انحرافات

از عدم درک صحیح از پدیده فرهنگ نشأت می‌گیرد. متأسفانه این انحرافات تنها در کتابها و کافدها خلاصه نشده و زمانیکه جنبه علمی یافته، جنبشها را به نابودی کشانده است. ما یکی از طت‌های اساسی شکست انقلاب شوروی، اولین انقلاب پرشکوهِ پرولتاریائی را در عدم حرکت صحیح برای گسترش فرهنگ پرولتاریائی در جامعه شوروی می‌دانیم.

یکی از مهمترین وظایف روشنفکران طبقه کارگر بحث و تحقیق در مورد فرهنگ می‌باشد. ما سعی می‌کنیم تا حد توانائش مان مفهوم فرهنگ را بشکافیم و به انحرافات نیز برخورد کنیم. مقاله مختصر ارائه شده مسلماً طاری از اشتهاء نخواهد بود و ما منتظر انتقادات و پیشنهاد های شما برای کامل کردن بحث خود می‌باشیم. قبل از شروع بحث یک نکته را قابل توجه می‌دانیم و آن اینست که ما در این مقاله مثالهای متعددی (حتی مثالهای مکانیکی) بکار برده ایم که منظورمان روشن تر شدن جنبه ای خاص از آن بخش مقاله بوده است و نه مثالی برای کل پدیده فرهنگ.

فرهنگ همواره پدیده ای انسانی بوده است. ما معتقدیم «حوانات» به دلیل اینکه از قدرت اندیشه، تفکر و ابزار سازی برخوردار نیستند، نمی‌توانند دارای روابط اجتماعی خاص خودشان باشند. لازم وجود فرهنگ بودن روابط اجتماعی است. لذا تنها حیوان با فرهنگ انسان است.

تکامل میهنهای انسانوار به همراه خود دستاوردی برای انسان داشت و آن اجتماعی زندگی کردن او بود. این دستاورد که معاول نیاز و ضرورت اجتناب ناپذیر زندگی بشر بود، خود طایفه برای رشد و پیشرفت انسان گردید. شیوه ابزار سازی، زبان، رشد و گسترش علم و صنعت و ... جلگی از نتایج اجتماعی زندگی کردن انسانها بوده است. فرهنگ با بوجود آمدن انسان آغاز گردید. متظیر ما از انسان، میهنی است که کار کرد. زیرا بنا به گفته انگلس "کار انسان را آفرید؛ دانشمندان و فلاسفه سه نوع حرکت برای انسان بر شمرده اند، حرکت اول که ساده ترین نوع آبیست همان حرکت و فعل و انفعالات بیولوژیکی داخل بدن انسان است. حرکت نوع دوم حرکت انسان در رابطه با طبیعت خارج و حرکت سوم که پیچیده ترین نوع حرکت انسان است، همان حرکت اجتماعی انسان می‌باشد. حال اگر به یک تعریف خیلی کلی از فرهنگ، یعنی "مجموعه روابط و سامان بشر" اکتفا کنیم، می‌بینیم که فرهنگ انسان در دو گره گهزی قابل بررسی است. یکی فرهنگی که در قبال روابط اجتماعی بشر پدید می‌آید و دیگری "فرهنگ" انسان در قبال طبیعت اطرافش. اما همانطوریکه در مسائل اجتماعی و تا حدی مسائل و مشکلات فلسفی، روابط انسان در قبال طبیعت را در قطع کوشی ناچار آمد فراغوش میسپاریم و همانطوریکه تضاد مده انسان را در قطع کوشی "انسان با انسان" می‌بینیم، لذا فرهنگ را نیز در همان چهارچوب روابط اجتماعی خلاصه می‌کنیم و فرهنگ انسان در قبال طبیعت را به آئینده ای موزول می‌کنیم که تضاد مده، تضاد انسان با طبیعت باشد. و جز در زمینه های فلسفی و هنری به آن برخوردی نمی‌کنیم. لذا زمانی که ما از فرهنگ صحبت می‌کنیم منظورمان فرهنگ انسان در اجتماع انسانی است. چون اولاً همانطوریکه اشاره شد، تضاد مده در قطع کوشی تضاد انسان با طبیعت نیست و ثانیاً در قدرت ذهن بشر کوشی نیست که کلیه جوانب و حرکات در طبیعت را مورد بررسی قرار دهد. حتی در زمینه فلسفی، با "پیشرفت علم امروز" ساده ترین نوع روابط و فعل و انفعالات طبیعت را بشر نتوانسته پاسخ دهد.

بمنوان مثال در طبیعت سمارش وجود دارد که مایلاردها سال نوری است که از بین رفته اند و اثری که ما از آنها می بینیم نور آنهاست که هنوز بعد از گذشت مایلاردها سال نوری (سرعت نور مساوی است با ۳۰۰٫۰۰۰ کیلومتر در ثانیه) در راه است. با توجه به این عظمت کهکشان که طبیعت نام دارد، می بینیم که انسان چقدر نا بیخیز از آن می داند، تا بتواند سلسله روابطی را در آن کشف کند و بین آن روابط دنبال "فرهنگی" مشخص بگردد. در دستهای بعدی خالد سعی خواهیم کرد تا تعریفی دقیق و صریح از فرهنگ کنیم زیرا هدف ما ارائه تعریف یک خطری از فرهنگ نیست.

فرهنگ به عنوان یک پدیده اجتماعی و مانند هر پدیده دیگر دارای ساخت می باشد. برای روشن تر شدن مفهوم فرهنگ، لازم می دانیم تعریف ساخت را مشخص کنیم. ساخت هر پدیده مجموع روابط ارگانیک بین اجزاء تشکیل دهنده آن پدیده است. هر جزء از یک پدیده خود دارای ساخت مشخص و متمایز از بقیه اجزاء آن پدیده می باشد. قابل توجیح است که اجزاء یک پدیده خود مستقلاً دارای ساخت و اجزاء مشخص خود می باشند.

برای مثال اگر آتش رفته را بمنوان یک پدیده بررسی کنیم این پدیده دارای اجزای می است (رشته، لویها، نخود، سبزی، نمک، فلفل و...) ساخت آتش رفته بدون هیچک از این اجزاء آتش رفته "مرسوم" نیست. از طرف دیگر ساختن آتش رفته بدون بوجود آوردن رابطه ارگانیکی لازم بین اجزای آن ممکن نیست. اگر رشته، لویها، نخود و... را در ظرفی بریزیم بدون آنکه حرارت لازم را برای مدت کافی به آن بدهیم، آتش نخواهیم داشت. حتی اگر از نظر کمی این اجزاء رابطه لازم را با هم نداشته باشند باز آتش نخواهد بود. اگر به جای دوقاشق نمک در آتش سه کیلو نمک بریزیم آنوقت به جای "آتش رفته" آتش نمک خواهیم داشت.

یک نکته دیگر نیز قابل تذکر است، اینکه هیچ جزء از یک کل، آن کل نیست و نامیدن آن به عنوان کل نیز غلط می باشد. رشته را آتش نامیدن به همان اندازه غلط است که لویها را البته در نگاه اول ممکن است به نظر خواننده شنیده آور باشد که ما تأکید کنیم لویها آتش نیست. ولی باید بگویم متأسفانه این اشکال زمانی مشخص تر می شود که پدیده مورد نظر یک پدیده اجتماعی باشد. این اشکال با بهر بگویم انحراف را در مورد فرهنگ می توان در بحث های برخی "فرهنگ شناسان" امروزی نیز ببینیم مشاهده کرد. ما سعی می کنیم این انحراف

را در فرهنگ با استفاده از مثال فوق بشکافیم.

اجتماع در هر مرحله تابع برای بقا خود احتیاج به تولید دارد. روابط تولیدی در جامعه
 منجر به بوجود آمدن روابط اقتصادی می‌گردد. برای حفظ این روابط اقتصادی بین انسانها،
 روابط و ضوابط ایجاد می‌گردد، که این مجموعه را فرهنگ می‌نامیم. لذا، منیم که فرهنگ با
 نوع روابط اقتصادی معین می‌شود و مفهوم طبقاتی دارد. برای روشن تر شدن متن و محتسوی
 فرهنگ سعی می‌کنیم پدیده فرهنگ را با مثال فرهنگ، پیروازی و اجزاء آن مورد مطالعه قرار دهیم.
 پیروازی برای حفظ و گسترش روابط سرمایه داری در جامعه احتیاج به دولت، ارتش و سازمانهای
 سرکوب خود داشت. اما این کافی نبود. او احتیاج به سیاست، فلسفه وایدئولوژی خود نیز داشت.
 برای منتقل کردن اینها احتیاج به وسائل ارتباطی (روزنامه، کتاب، رادیو، تلویزیون، سینما و...) و
 طوم و هنر خود داشت. اما اینها نیز برای حفظ یک سیستم کافی نیست. پیروازی نه تنها به اجزای
 شیراها، اتحادیه ها و... بلکه به آداب و رسوم، شیوه ابزار سازی، و... و صدها شکل و شیوه
 منحصر به خود نیز احتیاج داشت. همه اینها اجزائی از یک کل را تشکیل می‌دهند. این اجزاء
 دارای ارتباطی ارگانیک با یکدیگر می‌باشند و این مجموعه ارتباطات است که کل این اجزاء را به
 یک پدیده تبدیل می‌کند. و ما به آن فرهنگ پیروازی می‌گویم. بدون وجود این اجزاء و ارتباطات
 ارگانیک بین آنها، پدیده فرهنگ، پیروازی نمی‌توانست مفهوم داشته باشد. فرهنگ، پیروازی به
 عنوان یک پدیده، این روابط ارگانیک و جدا ناپذیر را می‌طلبد. به عنوان مثال ارتش، پیروازی
 و اجزای آن بدون حاکم بودن سیاست پیروازی بر آنها مفهوم ندارد. سیاست پیروازی بدون
 رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و کتب پیروازی نمی‌تواند تشریح گردد و.....

پس منیم که پیروازی نه تنها به تک تک این اجزاء احتیاج دارد بلکه به آن رابطه ارگانیک
 که بتواند کل این اجزاء را به همدیگر ربط دهد نیز محتاج است تا فرهنگش را حاکم بر جامعه
 کند. به عنوان مثال سیاست، پیروازی + سازمانهای پرولتری + آداب و رسوم فتوالتی +
 فلسفه برده داری + اقتصاد کمونی + ارتش توده ای +..... نمی‌تواند یک مجموعه
 حاکم بر یک جامعه باشد. و اصولاً به همین دلیل (رابطه ارگانیک بین اجزاء) تشکیل دهند
 فرهنگ) نمی‌تواند چنین مقوله ای وجود داشته باشد. درست به این می‌ماند که در پدیده
 آتش دنبال، چوب، لوله ها، سفود، پلاستیک، آهن و رشته بگردیم.

حال سعی می‌کنیم به یکی از انحرافات که در مقدمه به آن اشاره شد بپردازیم.

اینها می گویند " فرهنگ یعنی آداب و رسوم و جشنها " !! پس لابد معتقدند زمانی که از فرهنگ، روزوازی صحبت می شود منظور همان آداب و رسوم و جشنهای روزوازی است . !! یعنی پایین آوردن سطح یک پدیده به یکی از اجزاء آن پدیده . یعنی به لویا آثر گفتن . می فهمم، میبوده نبود که ما تا کد می کوردم لویا = آثر نیست . ما فرهنگ را بتکل و آداب و رسوم را بخش از آن می دانیم . همانطوریک هنر در یک جامعه بخشی از فرهنگ آن جامعه است . و نه فرهنگ آن جامعه . سازمانهای سرکوب ، ااره جات و تمام تشکل های در خدمت روزوازی ، اجزائی از فرهنگ او می باشند . هیچکدام از این اجزاء به تنهائی نمی توانند فرهنگ روزوازی باشند . زیرا طبقه سرمایه دار با هنر و آداب و رسوم (به تنهائی) نمی تواند بر یک جامعه دیکتاتوری کند .

همانطوریک در بحث ساخت اشاره کردیم ، اجزاء یک پدیده نیز دارای ساخت منصور به خود می باشند . برای مثال در سازمانهای آموزشی روزوازی بعنوان یکی از اجزاء فرهنگ روزوازی می توان اجزاء و ساخت شخصی را یافت . پرورشگاه ، کودکتان ، مدرسه ، دبیرستان ، هنرستان دانشگاه و اداره آموزش و پرورش و از یک طرف بیان کننده وجود اجزاء در سازمان های آموزشی است و از طرف دیگر نشان دهند ارتباط لاینفک این پدیده ها با همدیگر است . می بینیم که در هیچ جامعه سرمایه داری دبیرستان کومونستی بهمهراه دانشگاه روزوازی نمی توان یافت .

تقسیم بندی در فرهنگ

قبلا اشاره شد که فرهنگ انسانی یعنی مجموعهٔ مسامی و روابط بشریت کلمهٔ بشریت در حیطهٔ فوق حائز اهمیت بسزائی است. ما می‌گویم فرهنگ انسانی یعنی مجموعهٔ مسامی بشر و اضافه نمی‌کنیم که این بشر در چه مهدی زندگی می‌کرده و آیا این بشر فتودال است یا پیرولتاریا یا خورده بیوزوا و ... زیرا ما معتقدیم هر گونهٔ فعالیت بشر از کار و تولید، اختراع، اکتشاف، خلاقیت هنری، مبارزه گرفته تا خنثیت، عقب‌گرائی، سازش، شکست و ... همه و همه به هر حال در نهایت راهی به جز تکامل بشریت طی نمی‌کند.

بنابراین زمانیکه از فرهنگ فتودالی صحبت می‌کنیم باید این نکته اساس را در نظر بگیریم که این فرهنگ ساخته دست مثنی فتودال نبوده، بلکه دستاورد و تکامل بشریت و تکامل فرهنگ‌های پیشین بوده، که با اقتصاد فتودالی شکل فرهنگ فتودالی گرفته است. برای روشن تر شدن این نکته آوردن مثالی را ضروری می‌دانیم.

اگر جامعهٔ انسانهای اولیه را سطح دیپاشی یا صق کم تصور کنیم. آن صق (آب آن دریا) فرهنگ انسانهای اولیه می‌باشد که دستاورد مجموعهٔ مسامی آنها تا آن دوره خاص از تاریخ بوده است. با تکامل انسانها صق این دریا ژرفتر و ژرف‌تر می‌گردد. زمانی که سطح دریا جامعهٔ برده داری باشد، صق آن دریا فرهنگ برده داری است. حال می‌بینیم که فرهنگ برده داری بدون صق اولیه دریا (فرهنگ انسانهای اولیه) ظهورش ندارد و اصلا نمی‌تواند وجود داشته باشد. تکامل انسانها بر آب آن دریا می‌افزاید و دریا را ژرفتر و ژرف‌تر می‌کند. جوامع با شیوه‌های تبادل و متفاوتی بر سطح دریا می‌آیند و بعد از زمانی در صق آن سمو می‌شوند. ولی هنوز اثرات آنها در صق دریا و لذا در سطح نیز باقی ماند. است. بنابراین فرهنگ بیوزوازی نتیجهٔ تکامل فرهنگ‌های پیشین می‌باشد.

لذا ما در سطح دیپاشی زندگی می‌کنیم که صق آن فرهنگ بشریت تا این تاریخ است و مستوای آن به دورانهای برده داری و ... و فتودالی، کمونهای اولیه و ... بر می‌گردد. از آنجا که گفتم فرهنگ با نوع روابط اقتصادی متغیر می‌شود و بهترین و متکامل ترین شیوهٔ اقتصادی شناخته شده، اقتصاد جوامع کمونیستی است، متکامل ترین نوع فرهنگ همانا فرهنگ جوامع کمونیستی (فرهنگ مام بشری) می‌باشد که در بخش‌های بعدی مقالهٔ مسمی می‌کنیم بیشتر توضیح دهیم.

فرهنگ‌شناسان تا کنون در فرهنگ تقسیم‌بندی‌های متشابه کرده‌اند. برخی از این تقسیم‌بندی‌ها خود نشان دهنده دید انحرافی این "فرهنگ‌شناسان" از فرهنگ می‌باشد. در ذیل ما به چند نمونه از این انحرافات اشاره می‌کنیم. به عنوان مثال یکی از این نظریه‌ها فرهنگ را به دو فرهنگ مادی و فرهنگ "فهرمادی" تقسیم می‌کند. اینها فلسفه، سیاست، اندیشه، شعر و ادبیات را فرهنگ غیرمادی و ابزار تولید را فرهنگ مادی می‌نامند. انحراف اینان را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد. اول اینکه بنا به اصل اول ماتریالیسم دیالکتیک پدیده غیرمادی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در تائید پدیده‌های مادی و "فهرمادی" هر دو جزئی از فرهنگ می‌باشند و هر یک به تنهایی نمی‌تواند نوعی فرهنگ باشد. اگر چنین بود علمایارها نوع فرهنگ داشتیم. اگر بویل فرهنگ بود، کلنگ فرهنگ بود، شعر فرهنگ بود، ناچار بودیم تقسیم‌بندی‌های بیشماری هم در انواع فرهنگ قائل شویم. مثل فرهنگ بی‌دسته و فرهنگ بادسته، فرهنگ زبنا و فرهنگ زشت و

نظریه انحرافی دیگر معتقد به فرهنگ ملی یا فرهنگ رسمی در یک جامعه می‌باشد. اینها معتقدند که هر جامعه ای دارای فرهنگ خاص خود می‌باشد. مثلاً یک فرهنگ آمریکایی و ما یک فرهنگ فرانسوی داریم و یک فرهنگ شرقی. برای اثبات فرضیه شان دلائلی بسیار نیز دارند. مثلاً اینکه شرقی‌ها با هوش‌تر از غربی‌ها هستند، شرقی‌ها صبی‌تر از غربی‌ها هستند، غربی‌ها از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترند، شرقی‌ها دارای مذهب و آداب و رسوم خاص خود می‌باشند و غربی‌ها نیز و در نتیجه فرهنگ غربی و فرهنگ شرقی دو قوله متفاوت می‌باشند و با فرهنگ ایرانی یا فرهنگ آمریکایی تفاوت است. این تقسیم‌بندی ناشی از دید انحرافی اینان از فرهنگ می‌باشد. اگر اینان درک می‌کردند که تعیین‌کننده تئین عامل در فرهنگ یک جامعه همان اقتصاد است دیگر چنین بحث انحرافی نمی‌کردند. ما از اینان سوال می‌کنیم تفاوت روابط اقتصادی در جامعه ایران که یک جامعه سرمایه‌داری است با جامعه آمریکا که یک جامعه سرمایه‌داری است در چیست. آیا استثمار بزرگ‌سازان در ایران با محتوای استثمار بزرگ‌سازان در آمریکا چه تفاوت دارد؟

اما بحث منطقی کدام است؟ و نظریه درست چیست؟

همانطوریکه اشاره کردیم روابط اقتصادی تعیین‌کننده تئین عامل در نوع فرهنگ می‌باشند. طبقات حاکم در هر دوره تاریخی برای حفظ روابط اقتصادی حاکم سلسله روابط و دستگاه‌های اجتنامی خاص را بوجود می‌آورند. ایجاد سازمانهای پلیس، جاسوس، ارتش و دانشگاهها و مدارس

سازمانهای اجتماعی و ... در جامعه سرمایه داری ایران همان اهدافش را دنبال می کند که ایجاد این ارگانها در جامعه سرمایه داری آمریکا می کند - مذهب چه در شکل اسلامی، چه در شکل بودایی و چه در شکل صمیمیت در اکثر موارد در خدمت حفظ ضایع طبقات حاکم قرار می گیرد -

لذا می بینیم که کل سیستم حاکم در جامعه ایران و جامعه آمریکا یک هدف خاص را دنبال می کند و آنهم حفظ روابط سرمایه داری است - تفاوتی ندارد که به کارگر ایرانی به زبان فارسی بگویند "نو کار کن، ما بهره مند شویم" یا به کارگر آمریکایی به زبان انگلیسی بگویند - بنا بر این فرهنگ حاکم در کلیه جوامع سرمایه داری یک چیز است و آن فرهنگ منطبق با بورژوازی است - در اینجا یک نکته قابل توضیح است - ما نیز معتقدیم که آداب و رسوم و مذهب و ... در جامعه ایران با آنها در آمریکا متفاوت است - اما اینها همه خصلتهای فرهنگی می باشند و نه کل فرهنگ - زیرا خصلتهای فرهنگی اجزائی از فرهنگاند و نه کل آن -

در نتیجه ما می توانیم از خصلتهای ایرانی فرهنگ بورژوازی و خصلتهای آمریکایی فرهنگ بورژوازی و خصلتهای آمریکایی فرهنگ بورژوازی صحبت کنیم ولی نمی توانیم از فرهنگ آمریکایی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ چینی، فرهنگ ملات کرد، فرهنگ سیاه پوستان، فرهنگ فرس و ... سخن گویم -

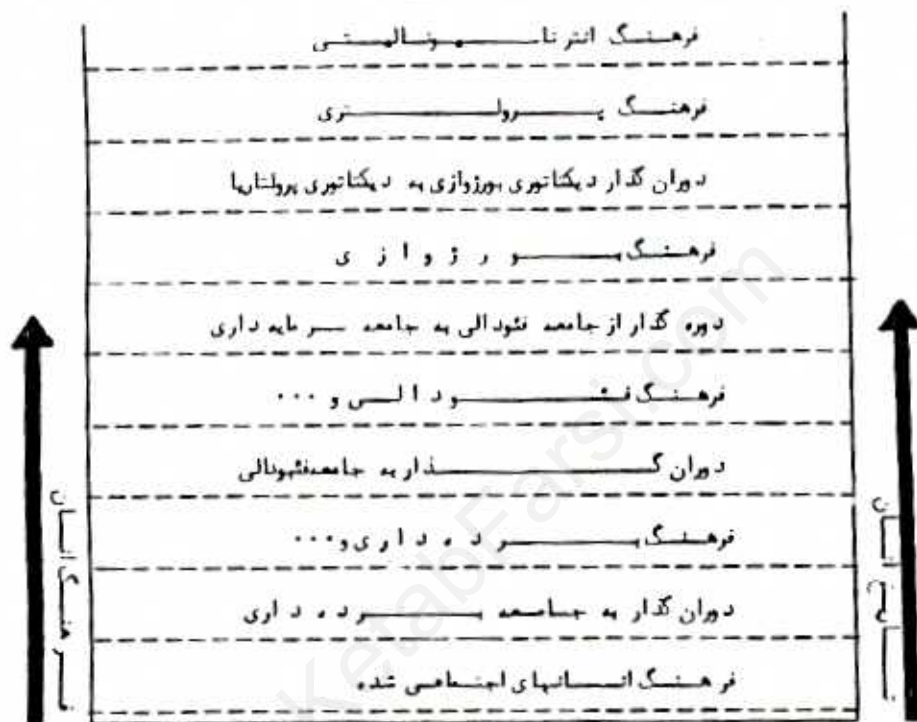
تقسیم بندی صحیح در فرهنگ

ما معتقدیم به تعداد روابط اقتصادی حاکم در تاریخ زندگی اجتماعی انسان، انواع فرهنگ بوده است - بنا بر این برای هر کدام از سیستم های اقتصادی شناخته شده، یک نوع فرهنگ وجود داشته است - فرهنگ کمونیستی اولیه، فرهنگ برده داری، فرهنگ دوران شیوه تولید آسمانی - فرهنگ ثنودالی - فرهنگ بورژوازی، فرهنگ پرولتری، فرهنگ جوامع کمونیستی - تنها فرهنگ های شناخته شده می باشند -

بحث منصرف قوت چندین نکته را به دنبال خواهد داشت که در بخش های بعدی به بحث آنها می پردازیم -

و ...

جامعه شناسان به درستی معتقدند که سیستم برده داری و ثنودالی در یک دوره تاریخ مشخص در جوامع بوجود نیاورد، بلکه در دوره های تاریخ متفاوت بوجود آمده اند - ما با توجه به اصل فوق مطرح می کنیم که فرهنگ برده داری ۱۵ قرن پیش در یونان باستان با فرهنگ برده داری ۲۰ قرن پیش در آمریکای جنوبی ماهیتاً تفاوت ندارد - دقیقاً بخاطر اینکه سیستم برده داری ظهور یافته



الیه ما به سیستم تک خطی معتقد هستیم ولی نقطه برای روشن تر شدن مفهوم فرهنگ از این شیوه های شناخته شده ترا استفاده کردیم.

در چه دوره ای و در چه جامعه ای باشد دارای يك مجموعہ خصوصیات است كه فرهنگ بوده -
داری را بوجود می آورد .

بدنبال رشد ارتباطات بین جوامع بشری، فرهنگ در جوامع مختلف با همدیگر ادغام می شد و هر چند در این ارتباطات بیشتر گردید جدائی فرهنگ جوامع از یکدیگر غیر ممکن تر شد . پیشرفته ترین نوع این ارتباطات با پیدایش و رشد روابط سرمایه داری بوجود آمد . در این دوره هر اتفاق در يك جامعه تاثير احتساب ناپذیری در سایر جوامع و در نتیجه در كل محتمل سرمایه داری جهانی دارد . لذا فرهنگ، بهره‌واری در صحر سرمایه داری بر كل جهان حاکم است . گرچه در صحر حاضر جوامع وجود دارند كه حتی روابط ماقبل فئودالی در آنها حاکم است و با خصیصه‌های فرهنگی بوده - داری و یا فئودالی در آنها وجود دارد ولی باز هم باید بگوئیم كه فرهنگ غالب جهانی چیزی جز فرهنگ بهره‌واری نیست .

در قسمت‌های بعدی مقاله ما صدتا به بحث را در مورد جامعه سرمایه داری و فرهنگ بهره‌واری روشن می‌كنیم و گسترش مسائل مطروحه در مورد فرهنگ‌های پیشین را به عهده خواننده می‌گذاریم .
يكی از مسائل صده ای كه در بحث فرهنگ وجود دارد ، روشن كردن این مسئله است كه در يك دوره تاریخی با روابط خاص تولیدی و نوع فرهنگ، با چند نوع فرهنگ وجود ندارد . مشخصتر بگوئیم در صحر سرمایه داری فرهنگ پرولتاریا و فرهنگ خرده بهره‌واری در كار فرهنگ بهره‌واری نمی‌تواند وجود داشته باشد . برای اثبات اصل فوق ناچاریم بكار دیگر طبقه و نوع فرهنگ را بیا آوریم . فرهنگ يك طبقه یعنی احزاب ، سیاست ، فلسفه ، ایدئولوژی ، هنر ، سازمانها و آن طبقه . همانطوری كه قبلاً آستاره شد ، فرهنگ يك طبقه بدون این مجموعہ و بدون يك رابطه ارگانیک بین اجزاء این مجموعہ نمی‌تواند وجود داشته باشد .

احزاب

سیاست

فلسفه

اهدت‌نوازی

مهارت‌دستی‌ها
تفریحات و سرگرمی‌ها

آداب و رسوم } جشنها و مناسبت
رسوم محلی قبیله ای و ...

مبارزه

ادبیات

هنر

معماری و ...

زبان

ارتش و سازمانهای - مرکب

سازمانهای آموزشی

سازمانهای علمی

سازمانهای بهداشتی

سازمانهای برنامه ریزی و ...

پرورشگاهها
دبستانها و دبیرستانها
هنرستان و دانشگاهها
کودکستانها

شوراها

ابزارسازی

نیروهای داخلی

نیروهای خارجی

مکانیک ماهیات و ...

مکانیک گازها

مکانیک اجسام و ...

فیزیک

شیمی

مکانیک

نجوم

بیوشیمی

طوم

راديو و تلویزیون

کتاب و روزنامه

..... و

سینما

تئاتر

وسایل ارتباط جمعی

تهدید

سپون پریشی

مناطقه

تعمیر

مخلفتهای فرهنگی

مخلفتهای مبارزاتی

.....

..... و

در نتیجه زمانی یک طبقه می تواند فرهنگ خود را داشته باشد که از کلیه ارگانها و روابط و روابط فوق برخوردار باشد. به نظر ما در عصر پیروازی تنها طبقه ای که دارای آن مجموع ارگانها (که اشاره کردیم) می باشد، طبقه سرمایه دار است و هیچ طبقه دیگری نمی تواند تا زمانی که قدرت حاکم در دست پیروازی است آن مجموع را دارا باشد و در نتیجه دارای فرهنگ خود نمیست.

فرهنگ هر دوره برای حفظ و بسط روابط اقتصادی حاکم در آن دوره، وجود می آید. و به همین دلیل همانطوریکه وجود و نوع روابط اقتصادی فصلب در یک دوره غیر ممکن است، وجود و نوع فرهنگ (فرهنگ دو طبقه) نیز غیر ممکن می باشد.

در طول تاریخ اجسام انسان تنها طبقاتی که دارای برنامه اقتصادی مختص به خود بودند (یا هستند) می توانستند (یا می توانند) دارای فرهنگ خاص طبقه خود باشند.

بنا بر این برده ها، دهقانان و خرده پیروازی به طاعت داشتن برنامه اقتصادی نمی توانستند دارای فرهنگ خاص خود باشند و بناچار فرهنگ طبقات حاکم را قبول می کردند.

آنچه مسلم است برده ها، دهقانان و خرده پیروازی دارای یک مجموع خصلت های فرهنگی خاص خود بودند (مثل آداب و رسوم، هنر و ...). اما این مجموع خصلتها بقدری در مقابل کلیتی که به آن فرهنگ می گویم ناهمباز است که نمی تواند یک فرهنگ نامیده شود.

همانطور که اگر دو چرخ، یک آینه و چند بیج و مپوره داشته باشیم نمی توانیم بگویم که یک ماشین داریم.

در مورد سواص در حال گذار، همین قدر کافی است که بگویم جامعه در حال گذار دارای فرهنگ در حال گذار می باشد. بدین مفهوم که خصلت های فرهنگی حاکم پیشین از بین می رود (رفته، رفته) و خصلت های فرهنگی طبقه نوین رشد می کند تا بر کل جامعه غالب شود. این اصل نانی این مسئله است که بعد از استقرار روابط جدید در جامعه هنوز می توان بقایای خصلت های فرهنگی سیستم های گذشته را یافت ولی نه دو فرهنگ، به عنوان مثال می توان تفاوت فرهنگ، پیروازی در ایران و فرهنگ، پیروازی در آمریکا را از جنبه وجود بقایای خصلت های فرهنگی تشدالی در ایران و عدم وجود این خصلت ها در جامعه آمریکا قیاس نمود.

تکامل اجتماعی انسان نشان داده است که همانطور که هر سیستم اقتصادی جدید متکا - ملتر و مترقی تر از سیستم پیشین است، فرهنگ دوره جدید نیز متکامل تر و پویا تر از فرهنگ قبلی می باشد. فرهنگ جدید سواص ناخواه گامی است در جهت رسیدن به فرهنگ عام بشری.

در پروسه رشد سرمایه داری در بطن جامعه نشود، یعنی، بهرزه‌داری نتوانستند تنها از لحاظ اقتصادی خود را به عنوان آلترناتیوی برای سیستم کهن مبرم کرده بلکه با استفاده از تجهیزات جامعه نشود، یعنی توسط و گسترش آنها توسط طوم خود نتوانست از لحاظ فرهنگی برتری خود را بر جامعه نشود، یعنی نشان دهد. لذا بهرزه‌داری حتی قبل از رسیدن به قدرت در سطح بالائی از فرهنگ نشود، یعنی تراز داشت. اما اشتباه محسوس است اگر فکر کنیم پرولتاریا هم از چنین امکاناتی در جامعه سرمایه داری برخوردار بوده است. این ادعا کاملاً مسخره و بی معنی است که طبقه کارگر در چهارچوب جامعه سرمایه داری بتواند فرهنگ خود را سطحی ارتقا دهد که بالاتر از سطح فرهنگی بهرزه‌داری باشد. طبقه کارگر درست به همین علت طبقه ای سرکوب شده می باشد و بنا بر این پرولتاریا در ضعف فرهنگی شدیدی می باشد.

اما پرولتاریا فرهنگ دارد چون برنامه اقتصادی دارد، ایدئولوژی دارد، برنامه های ملی و ملی دارد، برنامه های آموزشی دارد، هنر خود را دارد، و احزاب و سازمانهای خود را دارد و و به طور کلی برنامه برای روابط اجتماعی دارد. ولی در سیستم جهانی سرمایه داری تنها نطفه های فرهنگی خود را دارد و تنها زمانی می توان گفت که پرولتاریا فرهنگش را بر جهان حاکم کرده که سوسیالیسم بر جهان حاکم باشد.

حتی بعد از بقدرت رسیدن پرولتاریا نیز، فرهنگ پرولتاری (فرهنگ سوسیالیستی) که فعلاً همان خود را برآورد در زمینه سیاسی - اقتصادی مریض می کند، کفش بچه گانه بپا دارد. ولی همانطوریکه مارکس می گوید "اگرچه این کفشها بچه گانه اند ولی اگر آنها را با چکمه های فرسوده بهرزه‌داری قیاسه کنیم خواهیم دید که این کفشها متعلق به کودکی عظیم الجثه می باشند".

زمانی که طبقه کارگر قدرت را در دست گیرد صدها ساله ترین مسئله اش جایگزینی فرهنگ و ادبیات پرولتاریا به جای فرهنگ سطح بهرزه‌داری است. اما این جایگزینی برآب پیچیده تر و مشکل تر از هر جایگزینی فرهنگی دیگر می باشد. فرهنگ بهرزه‌داری در تمام شئون جامعه نفوذ کرده و حتی در بسیاری موارد خود را با قیافه های مردمی جا زده است. و این مسئله است که سبب می شود پرولتاریا راه درازی برای مبارزه با فرهنگ بهرزه‌داری در پیش داشته باشد. و به صراحت می توان گفت که صدها ساله ترین عامل شکست انقلابات پرولتاری در جهان تا کون با این بودن سطح فرهنگی پرولتاریا و عدم مبارزه صحیح با فرهنگ بهرزه‌داری در تمام جوانب آنست.

همانطوریکه در مقدمه اشاره کردیم یکی از اشکالاتی که در جنبش مارکسیستی مرسوم است

نادیده گرفتن نقش تعیین کننده فرهنگ در انقلابات کارگری است. اینان معتقدند که اقتصاد هم چیز است و اگر پرولتاریا بتواند برنامه اقتصادی خود را در جامعه پیاده کند، سوسیالیسم را در جامعه مستقر کرده است. این بحث ما را به یاد جملہ های انگلس در این مورد می اندازد که "..... بنا بر دین مائینالیستی تاریخ، عصر تعیین کننده نهایی در تاریخ، تولید و تجدید تولید زندگی واقعی است. نه مارکس و نه هرگز چیزی پیش از این نگفته ایم. بنا بر این اگر کسی آنرا تحریف کند و بگوید عصر اقتصادی تنها عامل تعیین کننده است، این نظریه را به یک صارت بی معنی و مخزوف تبدیل کرده است. وضع اقتصادی پایه است ولی عناصر مختلف رویتا شکلهای سیاسی مبارزه طبقاتی و نتایج آن یعنی نهاد های که توسط طبقات پیروز بعد از یک جنگ موفق و غیره بنا می شود، شکلهای تضایی و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در منفر شرکت کنند گانش، تئوری های سیاسی، تضایی، فلسفی، نظریات دینی و گسترش بیشتر آنها به سیستم های جزئی نیز اثرات خود را بر سایر مبارزات باقی می گذارند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آنها نقش قابل را ایفا می کنند".

یکی از دیگر مسائل قابل بحث تفاوت بین فرهنگ پرولتاری (سوسیالیستی) و فرهنگ انترنا - سوسیالیستی (کمونیستی) می باشد. فرهنگ انترناسیونالیستی به معنی فرهنگ جهانی بشر و یا همان فرهنگ مکتب جامعه کمونیستی می باشد. سهر تکاملی بشر نشان داده است که بشریت بصورت اجتناب ناپذیری در راه بین المللی کردن فرهنگ به پیش می رود. چهارچوب ملتها از بین می رود و فرهنگ واقعی انسانها بر کل جهان استوار خواهد شد.

فرهنگ عام بشری (فرهنگ انترناسیونالیستی) تنها هدفش آزادی بشریت از بند استثمار انسان از انسان می باشد. این فرهنگ برای اولین بار تاقی استثمار انسان از انسان است و بپای - تن فرهنگ شناخته شده در تاریخ تکامل انسان می باشد.

پرولتاریا انقلاب نمی کند تا تنها اقتصادش را پیاده کند، پرولتاریا انقلاب نمی کند تا فقط فرهنگ بیرونی را در هم کوبیده باشد، پرولتاریا انقلاب نمی کند تا فقط دولت خودش را تشکیل داده باشد، پرولتاریا انقلاب نمی کند تا تنها پرولتاریا را از بند نجات دهد، بلکه پرولتاریا انقلاب می کند تا انسانهای سوسیالیست بسازد که آن انسانهای سوسیالیست بشریت را از بند استثمار انسان از انسان نجات دهند. و تا انسانهای سوسیالیست تنها فرهنگ واقعی بشریت پایه گذاری کنند.

اما تفاوت فرهنگ پرولتاری (سوسیالیستی) با فرهنگ انترناسیونالیستی (کمونیستی) در اینست که اولی متعلق به جامعه در حال گذار از دیکتاتوری پرولتاریا به جامعه بی طبقه است یعنی دوران که هنوز تضاد اصلی تضاد انسان با انسان است و هنوز طبقات در جامعه وجود دارند، در حالیکه دیگری (فرهنگ انترناسیونالیستی) متعلق به جامعه بی طبقه است، یعنی دورانی که تنها تضاد تضاد انسان با طبیعت است و مالکیت خصوصی دیگر وجود ندارد.

بنابراین همانطوریکه جامعه کمونیستی تکامل منطقی جامعه سوسیالیستی است (اولی خود آن نیست) پس فرهنگ جامعه کمونیستی یعنی فرهنگ کامیونی یا فرهنگ انترناسیونالیستی بشری، تکامل فرهنگ پرولتاری یا همان فرهنگ سوسیالیستی است (اولی خود آن نیست).

در مورد فرهنگ انترناسیونالیستی همینقدر می توان گفت که متعلق به جامعه بی طبقه است و گویا اهدافش در خدمت حل تضاد انسان با طبیعت است. هر گونه بحث داری از قیام اینکده زبانها در این دوره یکی خواهد شد و با نژادهای مختلف از بین خواهد رفت و ۰۰۰۰ بر خورده ای ایده آلیستی پیش نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم



www.KetabFarsi.com

در این مقاله مختصر سعی می‌کنیم نخست دیدهای مختلف را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سپس بشبیه و هنر در جوامع گوناگون را روشن کنیم. برای شروع لازم می‌دانیم تعاریف مختلفی را که از هنر داده اند ذکر کرده و آنان را بررسی کنیم.

- ۱) هنرها ناشی از فریضه بازی‌اند.
 - ۲) هنرها برای ترمیم و جلب نظر دیگران بوجود آمدند.
 - ۳) هنرها از تیر خودنمایش می‌زایند.
 - ۴) هنرها از شور بازی می‌زایند.
 - ۵) هنرها معلول تلطیف فریضه حیوانی سازندگی هستند.
 - ۶) هنرها از فده های جنس سرچشمه می‌گیرند.
 - ۷) هنرها از تلطیف حرکات نظری مختلف تحقق می‌یابند.
 - ۸) هنرها در آغاز برای رفع حوائج زندگی اجتماعی بوجود آمدند.
- برای بررسی ۷ نظریه اول آنها را به سه دسته فده تقسیم می‌کنیم.
- الف) هنرها ناشی از فریضه بازی‌اند.
 - ب) هنر زاده فریضه تاملی است.
 - ج) هنر محصول فریضه ترمیم است.

الف) هنرها ناشی از فریضه بازی‌اند.

این نظریه معتقد است که هنر آفرینی نوعی بازی است و "بازی وسیله دانه نیروی زاید ارگانسم" یعنی یک زائده و غیر قابل استفاده و یا "برای رفع احساسات خشن" آفریده می‌شود. یعنی هدف ندارد.

ما می‌دانیم که انسانهای اولیه آنقدر مشکلات و مسائل فده (مانند قنایه با حیوانات و غیره) پیدا کردن آذوقه، پیدا کردن مکانی برای زیست و ... داشتند که فرصت انبساط دادن یکسری کارهای بی‌مصرفه را نمی‌کردند. و از طرف دیگر اگر هنر نوعی بازی بود یعنی وسیله ای برای دفع نیروی زاید ارگانسم، اینهمه نظریه ترمیم و تامل نداشت و تکامل و تغییر بی این صفت در آن رخ نمی‌داد.

بمعنوی مثال به غذا خوردن که یک عمل صرفاً فیزیکی است توجه کنیم. شیوه غذا خوردن و انواع آن از زمان انسانهای اولیه تا کنون در کیفیت و تکامل چندانی نیافته. ولی موسیقی را بعنوان جزئی از هنر در نظر بگیریم خواهیم دید که تاکنون چقدر تحول و تغییرات در آن روی داده است. از تاریخ زیمت شناسی بر می آید که انسانهای اولیه به هم لژوم یکسری از حرکات در بدن خود پی نبرده بودند. بعنوان مثال برای بریدن یک چوب‌پایا و سرشان را نیز تکان می دادند، و گاهی صداهایی را نیز از هنجره شان بیرون می دادند. بعدها بخاطر استفاده از این حرکات صداهای ناهنجار را بطور زیاده موسیقی تبدیل کردند و آن حرکات "زائد" به رقص تبدیل شد. اگر این مرحله را مرحله پیدایش رقص موسیقی بنامیم، می بینیم که چقدر پیشرفت و تکامل یافته. امروزه ارکهای الکتریکی و پیانیهای کامپیوتری ساخته می شود تا در خدمت موسیقی قرار گیرد. نظریه دیگری معتقد است که هنر آفرینی نوعی بازی است که نتیجه آن سازش با محیط می باشد. اگر هنر بخاطر سازش با محیط بوجود می آید، باید بپذیریم که انسانهای اولیه هنگام خطر در گوشه ای می نشستند و نقاشی می کشیدند و یا می رقصیدند، که این خود ناشی خواست مهارت های انسانها و ناشی کلیه علوم جامعه شناسی است.

ب) هنر زاینده غیر زنده تامل است.

اینان معتقدند که حیوانات نیز برای جلب ماده و یا بالعکس بخاطر تسهیل عمل تامل، هنر را کشف کرده و از آن استفاده کردند. دانه از مدافعان این نظریه می گوید: پرهای تشنگ طاووس و نغمه زنجای بلبل حائی بر این مسئله است که طاووس و بلبل نوعی هنر در خود بکار برده اند تا زوجهایشان را جلب کنند.

زیست شناسان معتقدند که حسن زیبایی نیست که فریزه جنسی حیوانات را بر می انگیزد. مثلاً گلهای زیبا نیست که زنبور را به خود جلب می کند بلکه طعم و مزه شیرین گل است که زنبور به آن اهمیت می دهد. و با ماده ها توجهی به زیبایی ندارند و همیشه نرهای قوی هستند که به وسیله ماده پذیرفته می شوند.

از طرف دیگر اگر این "زیبایی ها" را که از دید انسان زیبا هستند، آثار هنری بنامیم پس نور خورشید، بادبهاران و غیره را نیز باید بخاطر عظمت هنری شان بستانیم. اگر این فرضیه درست بود پس چرا صحن که از تمام حیوانات (جز انسان) متکاملتر است، خود را نمی آراید و چهجه

نی زندگی و رنگ‌روی زیبایی ندارد. در نتیجه آنها در ذهن انسان است که ظرافت ظاهری را می‌سازد و پرزشتی صحنه نغمین می‌گردد، و ربطی به هنر (که منظورمان از هنر هنرهای انسانی است) ندارد.

در ضمن فارهایی کشف شده که نقاشی هاشم متعلق به ۳۰۰۰۰۰ سال قبل در آنها یافته اند که انسانهای امروزی را متحیر کرده، اما نکته جالب توجه اینجاست که این نقاشی‌ها در نقاط ناهمگ و در صق‌ها و چندین بار روی هم کشیده می‌شده. حال اگر انسان نخستین برای جلب ماده و یا ترس این نقاشی‌ها را می‌کشید، پس چرا آنان را جدا از هم و در مقابل در قار نمی‌کشید که بتواند جلب نظر بیشتری بکند.

ج) هنرها بی‌سبب و بی‌هدف نیستند.

ما تا اندازه ای برای رد این نظریه در قسمت‌های قبل مثال آورده ایم تنها این نکته را اضافه می‌کنیم که هنر بخاطر حس‌زیباشناسی در انسانها نبود که بوجود آمد، بلکه زیباشناسی برای بهتر درک کردن هنر در خدمت آن قرار گرفت. بحث بیشتر این مسئله در بخش منوط به "زیباشناسی و روش‌شناسی" خواهد آمد.

اساً نظریه هشتم در خدمت "هنرها در آغاز برای رفع حوائج زندگی اجتماعی لازم می‌باشند" را بعنوان عده‌ای برای پنهان قبول می‌کنیم و در کل مقاله سعی می‌کنیم مفهوم هنر را بشکافیم.

همانطوریکه در بحث فرهنگ اشاره کردیم فرهنگ از زمانی بوجود آمد که انسانها زندگی اجتماعی خود را آغاز کردند. در مورد تاریخ هنر نیز ما اشاره می‌کنیم که هنر با پیدایش زندگی اجتماعی بوجود آمد. گرچه آثار هنری کشف شده ما قدش تنها به سی هزار سال قبل می‌رسد.

از این دوره تا زمانی که طبقات بوجود آمدند، هنر از آن کل اجتماع بود، که به آن هنر عام می‌گویم. از زمانی که طبقات بوجود آمدند (یعنی از زمانی کار فکری از کاریدی سوا شد) ذوق های هنری مثل سایر استعدادها اختصاص شدند. هنر آئینی بصورت حرفه در آمد و آثار هنری نوعی کالا بشمار رفتند. هنگامی که تقاضای جامعه، مرصه کالاها و خدمات گوناگون را ایجاد کرده حرفه های متوسمی زاده شدند و بر اثر آنها هنر آئینی نیز بعنوان حرفه ای که برخی از نیازهای اجتماعی را برمی‌آورد، لزوم یافت.

از آن پس هنرزدان هر دو طبقه (برده ها و برده دارها) به تولید کالاها ی هنری پرداختند. ولی وضع این دو گروه یکسان نبود. هنرزدان خواص افراد محدود تن آسایش بودند، که از سر سخن هنر می‌آوردند و هنرشان مورد استقبال طبقه آنان قرار می‌گرفت و باعث افزایش توانگری و توانائی طبقه ایشان می‌شد. اما هنرزدان عوام همانند سایر گروههای آن طبقه، مجال سخن نداشتند و ناگهیر از آن بودند که با کار خود نان و آبی فراهم آورند. کار این افراد تنها در هنر آئینی خلاصه می‌شد و بنابراین ضروریات زندگی آنان را بجز مستجوی خریداران هنر بر می‌انگخت. از طرف دیگر زندگی عوام بداضه و امکانات وسیعی نداشت و نگهداشت هنرزدان از توان عوام بیرون بود. به ناگهیر این وضع هنرزدان عوام راه خدمت طبقه خواص می‌کشانید. لذا هنرزدان عوام بزودی طبقه خود را رها کرده و به آقوش طبقات حاکم می‌رفتند.

همانطوریکه هنرزدان عوام تن به خدمتگاری خواص می‌دادند، خواص نیز خود را از استخدام آنان ناگهیر می‌یافتند. زیرا هیچ گاه بازاری آن را نداشتند که بدون یابوری هنرزدان عوام، آثار هنری گوناگونی را خلق کنند. چون هنرزدان عوام از صمیمت جامعه برخوردار بودند. در قرون وسطی گلمها از قدرت سیاسی کامل برخوردار بودند و چون معتقد بودند که هنر باعث پستی و لذت جسمی می‌شود، سعی در مقابله با هنر کردند و با تمام قدرتشان به مبارزه پرداختند. اما بعدها به اشتباه خود پی بردند.

یک مجسمه ساز ماهر مجسمه ای از صوا ساخته بود که به قول خود کشمشا این مجسمه

آندرا باهت و عظمت داشت که ده کتبخ هم قدرت نداشتند با صدها ساعت سخنرانی بزرگی
حس را آنطوری که این صحنه نشان می داد تعریف کنند. لذا کتبخها و کلمساها به این
نکر افتادند که تعلم و تربیت مسائل دینی را از طریق هنرهای بصری برای افراد بیسواد
آزمان آموزش دهند. و از این بعد تا بروی کار آمدن بوزوازی، کلمساها به مدارس هنری
تبدیل شده بودند و کتبخها خود طبع هنر.

بعد از انقلابات بوزوا- و دیکراتیک و با بروی کار آمدن بوزوازی، طبقه حاکم سعی کرد که
روند هنر را همانطوری که بود ثابت نگهدارد. یعنی هنرمندان را همواره محتاج به کمک نگاه دارد
تا در اختیار خود باشند و تماس با توده ها نداشته باشند. بوزوازی می دانست اگر چنین
شود رنگ خطری برای وی می باشد.

اما هنر ثابت نماند و بعد از رنسانس (که انگلیس از آن بعنوان بزرگترین انقلاب تا آن تاریخ
نام می برد) تحول عظیمی در تاریخ هنر روی داد. که تاریخ مختصر آن را در زیر ذکر می کنیم.
با رشد سرمایه داری در جوامع و با باگرتن بوزوازی رفته رفته تضادها حادث تر شد و از
طرف دیگر هنرمندان شروع به توطئهگری کرد. که دو دلیل صده داشت.

دلیل اول سدر این دوران هنرمندان آن وابستگی همیشگی را به سبب احتیاجات مادی از طبقه
حاکم قطع کردند. زیرا دیگر تنها طبقات حاکم نبودند که از هنر استقبال می کردند، بلکه مردم
مادی نیز توانائی استقبال از هنر و نگهداری هنرمندان خود را داشتند. دیگر خریدن یک
کتاب و یا یک تابلوی نقاشی و ... برای توده ها هرچقدر هم فقیر دشواری چندانی نداشت.
لذا هنرمندان مردمی احتیاج خود را به طبقه حاکم از دست دادند و به پایه طبقاتی
خود باز گشتند.

دلیل دوم - بوزوازی که خطر صده هنر عوام را دیده بود، روز بروز سعی در بی مستوی کردن هنر
نمود. نقاشی های بی معنی را در کارخانه ها بزرگ چاپ فرستاد و سعی کرد بگوید هنرمند، آن
دستگاهها است که به بومهای نقاشی رنگ می باشد. و با ادبیات ما، موسانه و بیوسی را عرضه
کرد تا شاید جانشین هنر مردمی شود و هزاران حمله دیگر. که همه اینها باعث شد شکافی
عظیم بین هنر عوام و خواص بوجود آید که خود دستاوردی بزرگ در تاریخ هنر بود. ما درباره
تأثیر حمله های بوزوازی بر هنر عوام در بخش تقسیم بندی هنر سخن خواهیم گفت.

تعریف هنر

هنر نوعی وسیله برای پیوند بین انسان، طبیعت و جامعه است. هنر با ابتکار به آگاهی اجتماعی و فعالیت بشری واقعیت را منعکس می‌کند و انسان را وادار به قبول واقعیت می‌کند و همچنین هنر نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه و احساس و با ابتکار به یک فلسفه و با تامل که بر کیفیت و بطور کلی می‌توان گفت که هنر قبل از هر چیز به معنای سازمان دادن به اجزای یک فرد و یا یک گروه و یا یک طبقه است. از همین رو است که هنر پرولتری (هنر واقعی) به معنی سازماندهی معنوی پرولتاریاست. و این سازماندهی معنوی همان سازماندهی احساسی و آموزشی است که رفیق روزا لوگزامبورگ بدرستی می‌گوید: بدون درک وظیفه خود سازندگی پرولتری از همه جهات ما بستنی از جایمان تنگن خواهیم خورد* و با تربیت اخلاقی - هنری نسل جوان پرولتاریا با روح ایده آل سوسیالیستی ضرورتی مطلق است*
 بطور خلاصه، انسان می‌آموزد که باید برای تسلط بر واقعیات، ضابطه‌های طبیعت را بشناسد (توسط مسلم) و خود را برای این منظور آماده کند (توسط اندیشه و هنس) .

کار و هنر

کار فعالیت مطلق انسان در جهت یک هدف مشخص یعنی انسانی کردن طبیعت است. (مارکس) شباهت کار و هنر نیز در این است که هر دو بهمانگر قدرت ذاتی انسان هستند و هر دو فعالیت خلاقانه برای کار کردن روی پدیده‌ها می‌باشند. یعنی هر دو برای تغییر آگاهانه در طبیعت و برای انسانی کردن آن بکار می‌روند .

اما تفاوت کار و هنر در این است که کار احتیاج مادی و نیاز اقتصادی - اجتماعی را برطرف می‌سازد و هنر احتیاج عام بشری (همان کردن، اظهار کردن، ارتباط با دیگران و ...)

علم و هنر

قبل از بررسی شباهت و تفاوت‌های این دو پدیده، لازم می‌دانیم تعاریف زیر را بسازیم .
 روش‌شناسی : گذار از درک جزئی به درک و فهم کلی و فهم رابطه عموماً آنها روش‌شناسی در علم نامیده می‌شود .

زیبا شناسی : بررسی هماهنگی در طبیعت را زیباشناسی می‌نامند و برخی دیگر چون اشتاین هماهنگی در مکانیم طبی را . و یا بشری کردن علم خود زیباشناسی است . (بطلوس) و یا ملاک اصلی کار علمی، ملاک زیباشناسی است (کاشف مکانیک کوانتوم) ولی تعریف علم زیبا شناسی

گذار از درك کلی به درك جزئی با حفظ هماهنگی است.

تفاوت طم و هنر نیز در همین دو تعریف نهفته است. یعنی هنر دارای شیوه زیبایی‌شناسی است و طم دارای شیوه روش‌شناسی. در طم برای مطرح کردن يك تصمیم و جزئیات مورد بررسی قرار می‌گیرند و بعد از تجزیه و تحلیل، يك قانون کلی صادر می‌شود. اما در هنر يك مسئله کلی مثل حلقان، نقره بدبختی، آینده، آزادی و... را هنر مند مد نظر دارد و سپس آنرا به قسمتهای کوچک جامعه بر می‌گرداند. اما وجه تشابه طم و هنر در این است که هر دو حصول شناخت جهان و کسب آگاهی هستند. برای روشن تر شدن این مسئله، وظیفه "بالم" و "هنر - مند" دقت کنیم.

وظیفه طالم (بررسی جنبه های مختلف يك مسئله (توسط درك) استفاده از تجربه ها و فرمولبندی های سابق (توسط دانش خود) و نتیجه گیری و صدور قوانین جدید (توسط دلو ق طالم). وظیفه هنرمند (گرفتن نقطه ضعفها، مشکلات، زشتیها و زیباییها (توسط شناخت) فهم عمیق این مسائل (توسط درك) تعمق و تحول در آن بطوریکه قابل فهم تر و گوارا تر باشد) (توسط دلو ق هنری) و بالاخره بهرتاب آن به سوی تشریح نظر در جامعه.

هنرمند و جایگاه طبیعت‌شناسی آن

مجموعه روابطی که ارگانسم هنرمند را در میان می‌گیرند به وی شخصیتی می‌بخشند. و شخصیت هر کس چون استوار شود به عنوان يك واقعیت، در کارکردهای شخص و بدان وسیله در محیط اجتماعی وی اثر می‌گذارد. شخصیت هنرمند، مهم‌ترین عامل هنر آفرینی اوست و خواه نا خواه در آثار او منعکس خواهد شد. شخصیت هنر مند، مانع واقعیت و اثر هنری اوست. واقعیت را جذب می‌کند و به صورت هنر در می‌آورد.

طایفه‌های فراوانی در شخصیت هنرمند موثرند. از قبیل وضع ارگانسم، سن و کامیابیها، ناگامی‌ها، اوضاع اجتماعی و آگاهی هنرمند. اما از میان این عوامل، پایگاه اجتماعی و پیشتر اجتماعی هنرمند در شخصیت وی نقش عمده تر و تعیین کننده تری دارند.

مردم عادی در بیشتر موارد، زیر نفوذ واقعیت بالفعل جامعه قرار می‌گیرند. ولی هنرمند می‌تواند به عدد پیشتر اجتماعی، خود همانند هر روشنفکر دیگر از واقعیت بالقوه یعنی امکان‌های آینده نیز متأثر شود. بنابراین پیشتر هنرمند بصورت طالمی در می‌آید و نیروی آن

نه تنها گاهی با واقعیت بالفعل برابری می‌کند، بلکه گاهی بر آن چیرگی نیز می‌برد (اشاره به قدرت سبب‌سازی و مجالعه هنرمند است).^۱ بدین سبب است که هنرمند می‌تواند طیفم راهبای مسبود در جامعه، به راهی نو یا نهی و به فردا که هنرمند توأم گامی نگرفته است بگراید. روشنفکران و هنر خندان واقعی در تاریخ از این زمره اند. با بصیرتی ژرف به آینده می‌نگرند و واقعیت را با همه تناقضهای موجود در آن می‌شناسند و می‌شناسانند. پس واقعیت آینده را آن چنان که در بطن واقعیت حال می‌بینند، عرضه می‌دارند و بدین شیوه مردم را نسبت به آینده حساس می‌گردانند و به درگهین ساختن واقعیت بالفعل و استقبال واقعیت بالقوه می‌کشانند. نفوذی که آثار اینان در مردم می‌گذارد، برآستی نفوذ واقعیت است.

خلاصه کلام، هنرمند هنگامی که مورد قبول توده‌ها واقع شود، نیروی حسی می‌گردد و زمانی مورد قبول توده‌ها واقع می‌شود که نماینده واقعیت باشد.

لذا از زمانی که هنر خندان نیاز مادی خود را از بیروازی بزدند و استقلال و اهمیت اجتماعی یابند باید روشنفکر باشند. هنر خندان روشنفکر اگر به فراخبر انگیزه‌های جامعه خود به طبقه بالنده صبر خود بپیوندند، موافق وضع آن طبقه یا خوشبینی و امید به زندگی و آینده خواهند نگریست و واقع‌گرای خواهند شد. اما اگر به طبقه در حال انحطاط بپیوندند، نومید و بدبین خواهند بود و بحالیه یا واقعیت‌خواهند پرداخت.

عصرها در هنر

در هنر چهار عصر مشخص می‌شود:

۱) پیغام‌شنی و یا هنر پرور (همانند زحمتکشان در جامعه)

۲) پیغام‌نگار (هنرمند)

۳) وسائل پخش پیغام (ادبیات، شعر، مجسمه سازی و ...)

۴) پیغام‌گیرنده یا هنر پذیر (طبقه مشخصی که برای آنها هنر عرضه می‌شود)

در همه ادوار تاریخی تا^{هنرمند} ظهور ایده طبقه یا قشری از جامعه بوده که این قشر را اصطلاحاً هنرپرور یا پیغام‌شنی می‌نامند. در حقیقت پیغام‌شنی‌ها هنرمند، طبقه یا قشری است که هنرمند بایدندگی فکری آنرا می‌کند. هنر آینه‌ی بسته به وجود هنرمند یا پیغام‌نگار است. و ظهور

هنرمند، مستلزم وجود مردم هنرنیویر یا همان پیمانگیرنده . اگر هنرنیویرانی در میان نباشد، هنرمندان ناگزیر از سکوت میشوند . هیچ هنرمندی نیست که نرزد زمان خود تریشمار نرود . هنرنیوی که ادما میکند اثرش فقط در زویر آیدگان است و معاصران از فهم آن عاجزند، هذیان میکند . زیرا این محیطزنده و اجتماع معاصر است که در کار هنرنیویر تاثیر میکند و او هم هیچ تافته جدا بافته ای از جامعه کنونی نیست . روی همین اصل است که میگویم هنرنیوی که از زحمتکشان الحام میگوید و رهش به زحمتکشان است سلفا از شعول و حق نراوانی برخوردار است . درحالیکه هنر انالیت جامعه ، سلفا نمی تواند دارای چنین معنی باشد . چون الحامی که هنر زحمتکشان از جامعه میگوید ، و محتر ، صفترو واقعی تر میباشد . در این نوع هنر پیمانگذار ، پیمانش و پیمانگیرنده هر سه از زحمتکشانند .

برای نمونه شهید خسرو گسرخنی در مورد شعر میگوید : هنگامیکه شعر از انسان فاصله میگیرد ، ناگزیر است که ضد آن حرکت کند و با از کار آن بگذرد که در هر دو صورت شامر کم میشود . شامر چون از هرگونه رابطه سر میبرد ، پشابه مکی میشود با فیزی حقیقانه که همه نهرهش را صرف نرا از مکی کنی میکند ، برای او چه اهمیتی دارد که دیگران چه میکنند . برای این مکی چیزی خوشایند تر از کد چالی امن برای ادما نیست و وجود ندارد . شامر این شامر اصولاً تلاش ندارد زیرا که شعر میرد و جدا مانده از انسان خونی ندارد ، گرسا و جذبه ای ندارد ، حرف و کلمه ای ندارد تا رابطه ایجاد کند . *

تقسیم بندی در هنر

ما قبلاً هنر را از جنبه طبقاتی در جامعه سرمایه داری تقسیم کردیم و اشاره کردیم که چطور بهر وازی نسبتها هنرمندان و هنر خود را بهروراند ، بلکه همواره سعی در بی محتوی کردن هنر زحمتکشان دارد و تا حدی در این کار موفق گردیده است . چون نمونه های زیادی را در هنر های "سردسی" میبینیم که در حدود تبلیح ایدئیلوژی ، بهر وازی اند ولی هنوز در اندامان به اسم هنر مردمی شناخته میشوند . این نوع هنر را ما هنر مدازی مینامیم و در زیر به انواع آن و نوع هنرنیوی را که مرصه میکند اشاره میکنیم .

I هنر مجازی :

همانطوریکه از اسم آن پیداست هنرنیوی است کاذب ، رسمی و سر بهرده ، که هدف آن تبلیح

لغزیم و انحرافات و پرهیز از مسائل اجتماعی است. این دسته از "هنرمندان" چیزی جز
ایدئولوژی بیوزواری را در نهایت تبلیغ نخواهند کرد.

الف) هنر تزئینی

سیاست هنری این دسته سیاستی است که با آقای تابع یعنی امین‌الهم جهانی، همطراز
است. سیاستی که راه استثمار توده‌ها را در پیش دارد. این هنر موخس که با کثرت بصورت
نمایش درمی‌آید و بر هرگونه خلاقیت مردم سد میشود. هنر را از قالب‌های انسانی رویگردان
میکند. اینها می‌گویند "شعر شعر نیست. شعر نمی‌تواند به مسائل و جریانهای روز بپردازد.
شعر را باید کسی بنویسد که شاعر باشد و درکی از ادبیات معاصر دارد. هنر متعلق به
دنای خفیه است..."*

ب) هنر اداری

سیاست این هنر رقم کردن هنر واقعی است. این هنر سرنوشتش در چهارچوب میزها، پرونده‌ها
و اضاها تعیین میشود. گردانندگان این هنر با کار کم پول گراف می‌گیرند. زندگی سراسر
بی‌دفندگی دارند و هر حرکت هنرمند را در قالب ادارات و بروکراسی اسیر میکنند.
برای این نوع هنر، پوسترها و املامه‌ها وجه سیاستمدار از جانب بیوزواری فراهم میشود.
زیرا قرض‌سکن است و خنجرش بر آب از هنر واقعی کمتر است و اصلاً خطری ندارد. آنها
استیجاب به نگران شدن ندارند، مقاله‌هایشان بدون سانسور چاپ میشود. این نوع هنر
تنها برای رضایت سفارش‌دهنده بوجود می‌آید. نوعی از هنر قالبی است. درست مثل
خلق یک فوتبالیست که صاحب‌کاری است، نقشه و طراحی است و کارگرانی که اجرا میکنند.
و بر اساس نقشه، فرس را که باید صاحب‌کار قبول کند می‌بایند.

ج) هنر وارداتی

در جوامع عقب‌مانده از نقطه نظرهنگی، همیشه این خنجر وجود داشته که هنر آن
جامعه تحت تاثیر هنر وارداتی قرار گیرد. استثمارگران سعی میکنند تا در این جوامع
هنر بومی مردم را از بین ببرد. هنر بیوزواری خود را که هدفش تعیین تحکیم استثمار است،
وارد این جوامع کند. و همواره بخش‌هایی از هنرمندان اینگونه جوامع به پیشواز چنین سیاستی
می‌روند. آنها برای توجیه کار خود هنر بومی را ناقد ارزش و خلاقیت میدانند و مطرح میکنند
که نیاز هنر وارداتی امری اجتناب‌ناپذیر است.

د هنرنوښدانه

این نوع هنرشدان هېڅ بدبختی و جبری بودن زندگی ناهمسان را پېشم زده اند و سند محکوب و جبری بودن زندگی گروه انبوهی از جامعه را اسما کرده اند. بدون آنکه عوامل حېث دهند را باز سازند و یا روزه ای برای سرنگون کردن ناهمسانی و راه در هم ریختن بی عدالتی ها را در پېشم گسترانند.

این نوع هنر و هنرشدان در جامعه ما کم نیستند. برای نمونه ناپېشنامه هائی که ظرف دهه اخیر بر وی برده آمده اند را در نظر بگیریم. شباهت تنگتې با همدیگر دارند و آن تبلیغ سرخوردگی و عا^س از هرگونه تلاش و تلقین نویدی از هرگونه جنبش است. آغاز ناپېشنامه طبری جلو میکند که پینده را متعجب میکند که چنین ناپېشنامه ای بطور از سانسور نگذشته است اما نهیسه این ناپېشنامه پاسخ پینده را می دهد. تنصه ها یکی است. تبلیغ اینکه کاری نمی توان کرد. تبلیغ اینکه سرانجام نویدی است و شکست. سیاست این نوع هنر هاشمی است مردم فریب بیماری و سردرگمی می آورد. و این بی ارزش نگاه داشتن انسان و جبری بودن انتظار او و عا^و بودن تلاش او در زندگی است. که یکی از خطرناکترین دشمنان هنر واقعی است.

ولی باید در مورد شناخت این نوع هنرها (در کل هنر مجازی) به یک مسئله توجه کرد و آن این است که خطر این نوع هنر به مراتب بیشتر از خطر هنر هیرووازی است. زیرا هنر ناپېنده سرمایه دار صریحا وابستگی خود را اعلام میکند ولی هنر سوداگرانه و مجازی وابستگی خود را برای فریب مردم ناآنها که سکن است در استتار نگاه میدارد و از تحقیق ذهن ملت تغذیه میکند.

II هنر آزاد :

هنر آزاد در مقابل هنر مجازی، هنری آهسته از شور و هیجان است. هنری است که آزادی انسان را مد نظر دارد. در این هنر نیز دوشموه برخوردار وجود دارد.

(الف) هنر تلقینی

ایمان معتقدند که هنر تنها در گشتن است و نه شموه گشتن و چگونه گشتن. این نوع هنر اصل اول در هنر را که زیباشناسی است نادیده میگرد. یعنی تاثیر هلمیو که هنر میتواند با سلح بودن به سجل شناسی و زیباشناسی داشته باشد. که کما بیش در کاربرد هنر تعیین کننده است.

اینان مرجع تقلیدی دارند. لذا دست و پایشان بسته است. آنها از جهش حرکت میکنند که مرجع می‌کرده. این نوع هنر ظاهری را بازگو میکند که مال خود او نیست. هنرمند تلقینی چون از دستاورد رنج و دشواری‌های کس دیگری تغذیه میکند، حکم یک تشخوارگر اندیشه را بازی میکند. لذا چون طعم دشواریها را نکتیده، از دست دادن آن نیز برایش نافع‌آور نیست. آنها معتقدند هنرمند برای درک فقر باید به همان مردم برود. پیشنهاد خوبی است اما درستتر بود اگر می‌گفتم هنرمند باید در همان مردم باشد. از مردم برود و تا هست با اجدهای شریف آنان آبهاری شود.

ب) هنر تحلیلی

هنر آزاد روش تحلیلی، هنسرو واقعی زحمتکشان است. نوعی هنر است که نه از کس فرمان می‌گیرد و نه به کس فرمان می‌دهد. این هنر معتقد است "باید" را باید از دوش هنرمند برداشت. هنرمند آزاد تنها مسئولیتش را در برابر وجدان تاریخی خود، یعنی اجتماع خود می‌داند. این هنر چشم‌داشتی به لحظه ندارد. بهیاست و مداوم اما مطمئن نتیجه فوری نمی‌خواهد بلکه نگاه بر اطمینانش را به دورها دوخته است. هنر تحلیلی به‌ریزی و آزادی انسان گرفتار را تنها هدف خود قرار می‌دهد. این هنر به طت شیوه خاص خود یعنی سبک آزاد می‌تواند در هر گوشه دنیا با مردمی با هر رنگ و نژاد رابطه برقرار کند.

این نوع هنر راه را انتخاب نمی‌کند، بلکه ما را به تنگنای قرار می‌دهد که اجباراً راه او را انتخاب کنیم.

با تمام ضعفها و اشکالات که طبقه کارگر در زمینه هنری دارد، بخاطر پیوستن بودن هنرمند و واقع‌گرائی آن روز بروز در حال رشد است. و در مرصه هنر نیز پیرولتاها مارکس خود را خواهد یافت.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com